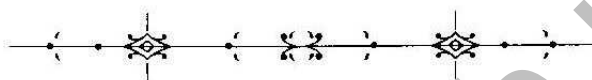


۱۹۰۴۷۷۹

یادگیری آزاد



حکومت ما آزاد گذاشتن غریزه بازی،
کودکان ما شادمانتر، حساستر و پندارنده تر و یادگیرندگان بهتری در
همه عمر می شوند

www.ketab.ir

این اثر ترجمه‌ای است از:

Free to learn

why unleashing the instinct to play
makes our children happier, more
self-reliant, and better students for life

Peter Gray
Basic Books, 2013

سرشناسه: گری، پیتر Gray, Peter

عنوان و نام پدیدآور: یادگیری آزاد: چگونه با آزاد گذاشتن
غریزه‌ی بازی کودکان ما، شادمان‌تر، خودبسنده‌تر و
یادگیرندگان بهتری در همه‌ی عمر می‌شوند/ پیتر گری؛
ترجمه مهدی غلامی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات شریف، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۱۸ ص.

شابک: ۳-۰۳۴-۰۴۵۷-۶۰۰-۹۷۸

نوع فهرست نویسی: فیا

یادداشت:

Free to learn: why unleashing the instinct
to play makes our children happier, more
and better students for life, [2013].

عنوان دیگر: چگونه با آزاد گذاشتن غریزه‌ی بازی کودکان ما،
شادمان‌تر، خودبسنده‌تر یادگیرندگان بهتری در همه‌ی عمر
می‌شوند.

موضوع: بازی ها--جنبه‌های روانشناسی

موضوع: Games: psychology aspects

موضوع: روانشناسی رشد

موضوع: Developmental psychology

شناسه افزوده: غلامی، مهدی، ۱۳۶۵- مترجم

رده بندی کنگره: BF۷۱۷/۴۱۸:۲۰۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۱۵۵/۴۱۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۰۶۷۵۰

لیتوگرافی: چاپ ووش

فروشگاه اینترنتی: www.freetolearn.ir

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

بازدگیری آزاد

چگونه با آزاد گذاشتن مریزه بازی کودکان
ما، شادمان‌تر، خودبسته‌تر و یادگیرندگان
بهتری در همه سمر می‌روند

نویسنده: بیشتر گره

مترجم: بهمن غلامی

طراح: علیرضا علی‌نور

صفحه‌آرا: هیدر بازاده

بازخوانی: منیره حبیب، محمدحسین اسلامی

مدیر تولید: محمد عفتی

ناشر: آرش

میلاد رامین آزاد، گلناز معصومی، بهروز

صابری دوخت، محمدحواد محسن پور سن

آرش حسینیان و آدر صداقتی حیاط

حقوق چاپ و نشر در غالب‌های

کاغذی، الکترونیکی و صوتی، انحصاراً

برای مدیر تولید و مترجم محفوظ است

< | فهرست

- ۹ پیش‌گفتار
- فصل اول**
- ۱۵ چه بر سر کودکان آورده‌ایم؟
- فصل دوم**
- ۳۹ زندگی مملو از بازی کودکان شکارچی - گردآورنده
- فصل سوم**
- ۶۵ چرا مدرسه‌ها این گونه هستند: تاریخ مختصری از آموزش
- فصل چهارم**
- ۹۱ هفت خطای آموزش اجباری
- فصل پنجم**
- ۱۱۳ درس‌هایی از سادبری ولی: طاعت می‌تواند در عصر جدید هم غالب و فراگیر باشد
- فصل ششم**
- ۱۴۱ غرایز آموزشی انسان
- فصل هفتم**
- ۱۶۵ حالت سرخوش ذهن
- فصل هشتم**
- ۱۹۳ نقش بازی در رشد احساس و عاطفی
- فصل نهم**
- ۲۲۱ ترکیب سنی بدون محدودیت: عنصر کلیدی برای قابلیت کودکان در آموزش خود
- فصل دهم**
- ۲۴۹ فرزندپروری همراه با اعتماد در دنیای مدرن ما
- یادداشت‌ها**
- ۲۸۱
- منابع**
- ۲۹۵

پیش گفتار «برگرد به جهنم»

از شنیدن این کلمات متأثر شدم. قبلاً هم گاهی با این کلمات مورد خطاب قرار گرفته بودم اما هرگز این چنین جدی نبود. به عنوان مثال، رسماً یک همکار که از مخالفت من با یک حقیقت واضح ناامید شده بود یا عکس العمل یک دوست راجع به اظهار نظر ابلهانه‌ی من. اما در این مواقع «برو به جهنم» فقط روش برخورد بود تا تنش را کم‌تر کند و به یک بحث بی نتیجه پایان دهد. ولی این بار جدی بود و احساس کردم شاید واقعاً به جهنم بروم. البته نه به جهنم آتش و گوگرد بعد از مرگ، بلکه به جهنمی که در همین دنیا احساس می‌شود؛ زمانی که دچار عذاب وجدان می‌شوید چرا که کسی را که عاشقش هستید و نیازمند و وابسته شماست تنها گذاشتید.

این کلمات توسط پسر نه‌ساله‌ام، اسکات، در دفتر مدیر یک مدرسه‌ی ابتدایی دولتی گفته شد. این کلمات فقط خطاب به من نبود بلکه همه‌ی ما هفت انسان بالغ و آراسته که در برابرش ایستاده بودیم - یعنی مدیر، دو نفر از معلمان اسکات، مشاور مدرسه، روانشناس کودک که برای مدرسه کار می‌کرد، مادر اسکات (همسر مرحوم)، و من - را نشانه رفت. ما آنجا جمع شده بودیم تا با یک موضع واحد به اسکات بگوییم که بدون هیچ شرط خاصی باید در مدرسه حاضر شود و هر کاری که معلم‌ها از او می‌خواهند را

انجام دهد. هر کدام از ما خیلی جدی حرفش را زد، و سپس اسکات، در حالی که مستقیم به همه ما نگاه می کرد، کلماتی را گفت که درجا مرا ساکت کرد «بروید به جهنم». بی درنگ اشک از چشمانم جاری شد. در آن لحظه مطمئن بودم که باید طرف اسکات باشم نه بر علیه اش. در حالی که اشک می ریختم به همسرم نگاه کردم و متوجه شدم او هم در حال گریه کردن بود؛ از میان اشک هایش مشخص بود که او هم دقیقاً فکر و احساس من را دارد. در آن لحظه ما هر دو مطمئن بودیم باید کاری را که اسکات از مدت ها پیش از ما تقاضا کرده بود انجام دهیم - او را نه تنها از آن مدرسه بلکه از هر چیزی که شبیه آن مدرسه بود دور کنیم. برای اسکات، مدرسه زندان بود، و او خطایی مرتکب نشده بود که سزاوار زندان باشد.

آن جلسه در دفتر مدیر نقطه ای اوج سال ها جلسه و گفتگو در مدرسه بود، که در آن ها به من و همسرم آخرین گزارش های بی انضباطی و بد رفتاری پسرمان داده می شد. بی انضباطی به معنی برای کارکنان مدرسه ناراحت کننده بود زیرا از آن دسته شیطنت های معمولی نبود که معلم ها از پسران فعال و پرشوری که برخلاف میلشان در مدرسه محبوس شده بودند انتظار داشتند. او به طور حساب شده و از روی عمد برخلاف دستورات معلم هایش رفتار می کرد وقتی که معلم توصیه می کرد سؤالات حساب را با یک روش خاص حل کنند از یک روش متفاوت برای حل آن ها ابداع می کرد. وقتی که زمان یادگیری نقطه گذاری و حروف بزرگ رسید، او مانند ای. ای. کامینگز شاعر، حروف بزرگ و نقطه را هر کجا که دلش می خواست قرار می داد یا به هیچ وجه از آن ها استفاده نمی کرد. زمانی که یک کتاب را به نظر او بی ربط و بی فایده بود، آشکارا نظرش را بیان می کرد و از انجام تکلیف درددان می کرد. او گاهی البته این اواخر به طور متداول تر بدون اجازه، کلاس درس را ترک می کرد و اگر به اجبار جلوی او را نمی گرفتند، به خانه برمی گشت.

سرانجام مدرسه ای را پیدا کردیم که برای اسکات مناسب بود. خرج از تصور شما است که این مدرسه تا چه حد با آن «مدرسه» متفاوت بود. کمی بدتر در مورد این مدرسه و جنبش آموزشی جهانی که برانگیخته است به شما خواهم گفت. اما این کتاب در اصل در مورد یک مدرسه ی خاص نیست. بلکه در مورد طبیعت انسانی آموزش است. کودکان با اشتیاق شدید به یادگیری متولد می شوند و از نظر ژنتیکی با قابلیت شگفت انگیزی برای یادگیری برنامه ریزی شده اند. آن ها در واقع ماشین های یادگیری کوچک هستند. بچه ها تا حدود چهار سالگی حجم باورنکردنی اطلاعات و مهارت ها را بدون هیچ آموزشی فرامی گیرند. آن ها راه رفتن، دویدن، پریدن، و بالا رفتن را یاد

می گیرند. آن‌ها فهمیدن و صحبت کردن به زبان فرهنگی را که در آن متولد شده‌اند، یاد می گیرند و با استفاده از آن خواسته‌ها و تمایلات خود را بیان می کنند، می خندانند، عصبانی می کنند، دوستی می کنند و سؤال می پرسند. آن‌ها مقدار باورنکردنی دانش در مورد دنیای فیزیکی و اجتماعی اطرافشان کسب می کنند. تمام این یادگیری‌ها توسط غرایز و محرک های ذاتی، بازیگوشی و کنجکاوی طبیعی شان هدایت می شود. وقتی که کودکان پنج یا شش ساله می شوند این طبیعت نیست که این میل و قابلیت فراوان برای یادگیری را خاموش می کند بلکه ما آن را به واسطه‌ی سیستم آموزش اجباری متوقف می کنیم. بررگه ترین و ماندگارترین درس مدرسه این است که یادگیری مانند کار (فعالیتی سخت) است، و هرزمانی که امکانش وجود داشته باشد باید از آن فرار کرد. کلمات پسر مدیر دفتر، مسیر زندگی حرفه‌ای و شخصی من را نیز تغییر داد. من استاد روانشناسی زیست و یک محقق علاقه‌مند به مبانی زیستی احساسات و تمایلات در پستانداران بوده‌ام. من دانش و رموزهای خاصی که ترس را در موش‌ها تنظیم می کنند بررسی کرده بودم و اخیراً شروع به مطالعه‌ی مکانیسم‌های رفتار مادرانه در موش‌ها کرده بودم. آن روز در دفتر مدیر کتبی روی تافقات به تدریج شروع به تغییر تمرکز تحقیقاتی من کردند. من شروع به مطالعه‌ی آموزش از منظر زیست‌شناسی کردم. در ابتدا نگرانی برای پسر انگیزه‌ی اصلی تحقیقاتم نبود. من خواستم مطمئن شوم با اجازه دادن به او برای دنبال کردن مسیر آموزشی خود به جای مسیر تحصیلی متخصصان، مرتکب اشتباه نشده‌ام. اما به تدریج، زمانی که متقاعد شدم مسیر آکادمیکی مدیریت شده توسط خود اسکات به خوبی و بی نقص پیش می رود، علاقه‌ی تحقیقاتی را به طور کلی به کودکان و مبنای زیستی آموزش انسان معطوف شد.

چه چیزی در گونه‌ی ما، ما را حیوانی فرهنگی می کند؟ عبارت دیگر، چه جنبه‌هایی از طبیعت انسان باعث می شوند که هر نسل جدید در هر مکان، مهارت‌ها، دانش، عقاید، نظریه‌ها و ارزش‌های نسل قبلی را کسب کند و مبنای قرار دهد؟ این سؤال منجر شد که من آموزش را در محیط‌هایی خارج از سیستم آموزشی استاندارد بررسی کنم، برای مثال، در مدرسه‌ی بدون آموزش و جالب توجهی که پسر در آن حضور داشت. بعدها جنبش رو به رشد جهانی «آموزش گریزی» را مورد بررسی قرار دادم تا پی ببرم چگونه کودکان در آن خانواده‌ها به یادگیری پرداخته‌اند. من ادبیات تحقیق مربوط به انسان‌شناسی را مطالعه کردم و از انسان‌شناسان نظرسنجی کردم تا هر مطلبی را که در مورد زندگی و یادگیری کودکان در فرهنگ‌های شکارچی-گردآورنده

(فرهنگ‌هایی که معرف ۹۹ درصد از تاریخ تکاملی گونه ما هستند) وجود داشت تا حد امکان یاد بگیریم. من تمام تحقیقات روانشناسی و انسان‌شناسی مربوط به بازی کودکان را بررسی کردم و همراه با دانشجویانم تحقیقات جدیدی را باهدف فهمیدن نحوه‌ی یادگیری کودکان از طریق بازی انجام دادم.

این تحقیقات باعث شد بفهمم چگونه محرک‌های قدرتمند کودکان به بازی و اکتشاف آن‌ها را برای یادگیری، نه تنها در فرهنگ‌های شکارچی-گردآورنده بلکه در فرهنگ کنونی ما نیز مجهز کرده‌اند. این یافته‌ها هم‌چنین، منجر به بینش‌های جدیدی در مورد شرایط محیطی شده است که توانایی کودکان را برای آموزش خود از طریق روش‌های سرخوشانه‌شان بهینه می‌کنند. این مطالعات باعث شد پی ببرم که اگر بخواهیم، چگونه می‌توانیم کودکان را از آموزش اجباری رها کنیم و مراکز یادگیری را فراهم کنیم که تالیفات آن‌ها برای آموزش خودشان را به حداکثر برسانند بدون آن‌که آن‌ها را از یادگیری برحق کودک‌محور محروم کنند.

این کتاب در مورد یافته‌ها است.